



تفسیر سوره تکاثر

امام موسی صدر

ترجمه مهدی فرخیان

تهران، ۱۳۸۸

سرشناسه	: صدر، موسی، ۱۳۰۷-
عنوان قراردادی	: دراسات للتحیاه. برگزیده. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: تفسیر سوره تکاثر / موسی صدر؛ ترجمه مهدی فرخیان
مشخصات نشر	: تهران: امام موسی صدر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۵۸ ص. ۷/۵×۱۶. م.س.
فروست	: تفسیر قرآن؛ ۵
شابک	: ۸۰۰۰ ریال: 978-600-90068-7-8
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	: تفاسیر (سوره تکاثر)
موضوع	: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: فرخیان، مهدی، ۱۳۵۸-، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۴۰۴۲۱۶۲ د ۴ ص ۹۸/۹۸ BP
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۳۱۳۰۵


مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
 IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE
 تهران، میدان هفت تیر، بالاتر از مسجد الجواد، کوچه شریعتی،
 پلاک ۱۰، طبقه اول ۸۸۳۴۱۲۹۳
www.imamsadr.ir

تفسیر سوره تکاثر

امام موسی صدر
 ترجمه مهدی فرخیان
 چاپ اول: ۱۳۸۸
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۷-۸
 همه حقوق محفوظ است.
 بها: ۸۰۰۰ ریال

فهرست

سخن ناشر	۷
تفسیر سوره تکاثر	۱۱
مقام رسالت و ولایت	۳۷

سخن ناشر

بی شک قرآن سر چشمه نخست و بی بدیل دریافت حقایق و منبع فهم چگونگی رستگاری است. همه مسلمانان اذعان دارند که این کتاب منبع نخست فهم اسلام است که دچار هیچ تحریفی نشده است، اما آن چنان که اصولی ها می گویند این کتاب قطعی الصدور و ظنی الدلّاله است. به بیان خود قرآن، این کتاب هم شامل محکّمات است و هم دربرگیرنده متشابهات. از این رو، باید متشابهات قرآن را با محکّمات آن سنجید و دلالت های آن را با شیوه هایی کشف کرد که خود شارع در پیش روی ما نهاده است.

امام موسی صدر از جمله متفکرانی است که توان گفت شناخت مخصوص به خود را از اسلام دارد. او با

شماره‌های این مجموعه است که آن را تفسیر قرآن
نامیده‌ایم.

مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر

همین شناخت از اسلام بود که پا به لبنا نهاد و منشأ تحولات دامنه‌دار شگرفی در میان اهالی آن دیار، خصوصاً شیعیان، شد. بنابراین، دریافت و تفسیر او از قرآن برای واکاوی اندیشه‌های امام موسی صدر و حتی نقد آن اندیشه‌ها اهمیت بسزایی دارد.

مجموعه تفسیرهای امام موسی صدر، غیر از آنچه به صورت پراکنده در میان دیگر آثار او درج شده، شامل دو کتاب است. یکی از این کتاب‌ها دربردارنده سوره قصار و دیگری شامل آیاتی منتخب از قرآن است. بر آن بودیم تا این تفاسیر را در دو مجلد ترجمه و عرضه کنیم، اما پس از استقبال علاقه‌مندان، خصوصاً جوانان، از مجموعه پرتوها (کتاب‌هایی که فقط شامل یک گفتار از امام موسی صدر است و در قطع کوچک و کم‌حجم فراهم شده است)، تصمیم گرفتیم که علاوه بر چاپ آن دو جلد، مجموعه دیگری که هر کتاب فقط مختص یک موضوع یا یک سوره باشد، تهیه کنیم و آن را به علاقه‌مندان عرضه داریم. آنچه پیش روی شماست یکی از

تفسیر سوره تکاثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ
الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾
ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

به نام خداوند بخشاینده مهربان
به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و

فرزند، ❀ تا به گورها رسیدید. ❀ حقا که به زودی خواهید دانست. ❀ بازهم حقا که به زودی خواهید دانست. ❀ حقا، اگر از روی یقین بدانید، ❀ البته جهنم را خواهید دید. ❀ سپس به چشم یقینش خواهید دید، ❀ که در آن روز شما را از نعمت‌های دنیوی بازخواست می‌کنند. ❀

این سوره مکی است و در ایام اقامت پیامبر اکرم ص در مکه نازل شد. نوع الفاظ و تعبیر و رودرویی در این سوره چون سلاخی برای پیامبر به کار رفته است. پیش از این گفتیم که پیامبر در مکه سلاخی جز کلام نداشت، یعنی طنین کلمات و زیبایی و هنر به کار بردن آنها و سرزنش با کلمات تنها سلاح پیامبر بود. برای مؤمن و کسی که قلبش آماده پذیرفتن ایمان بود، نوعی از لفظ و معنا و سیره به کار می‌رفت، و برای منحرف و گمراه نوعی دیگر چون سرزنش. برای گمراهان با الفاظ تصویرآفرینی‌هایی صورت می‌گرفت که با قلب آنان همسازتر بود و آنان را هوشیار می‌کرد، چنان که در

برخی از سوره‌ها از این نوع آیات ذکر کردیم: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»؛^۱ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ»؛^۲ «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ».^۳ این سوره نیز از جمله تصویرآفرینی‌هایی است که قرآن آن را همچون شلاقی بر قلب‌های متحجر غفلت‌زدگانی که همیشه سرکشند، فرود می‌آورد. یکی از مفسران بزرگ می‌گوید وقتی این سوره را تلاوت می‌کنم، تصور می‌کنم صدایی آسمانی است که از میان زمین و آسمان برخاسته و بشر غرقه در بازی‌های دنیا را، همچون مادیات و لهو و لعب و زینت و افزون‌خواهی و فخرفروشی، مخاطب می‌سازد که به هوش باش ای بشر غرق در دنیا و غافل از زندگی و آنچه در پس این زندگی هست. یکی از ادبا آدمی را این‌گونه وصف می‌کند: آدمیان چون گله‌ای گوسفندند و مرگ چونان گرگ یکی از گله را می‌گیرد و در برابر دیدگان دیگر گوسفندان می‌درد، اما شگفت این است که دیگران با آسودگی و راحتی می‌چرند. آنان مشغول

۱- «وای بر هر غیبت‌کننده عیب‌جویی». همزه (۱۰۴)، ۱.

۲- «دست‌های ابولهب بریده باد و هلاک بر او». مسد (۱۱۱)، ۱.

۳- «آیا ندیده‌ای که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرده». فیل (۱۰۵)، ۱.

چرا هستند و از آنچه در انتظار آنان است و یا در آینده برایشان اندیشیده شده، غافل‌اند. این اندیشمند می‌گوید هنگامی که این آیات را می‌شنوم هوشیار می‌شوم که این بشرِ غرق در دنیای سرشار از افزون‌خواهی و خودبزرگ‌بینی و سرگرم امور خویش تنها به میان ولادت و مرگ نظر دارد و فقط به امروز خود می‌اندیشد، نه به فردا و آینده. پس از این متوجه‌ی غریوی آسمانی می‌شود که بر زبان محمد بر ما فریاد می‌آورد.

این الفاظ در اوج زیبایی و هماهنگی با معنایی است که الفاظ برای آن بیان شده است.

و اما تفسیر سوره، معنای «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» روشن است، یعنی افزون‌خواهی شما را به خود مشغول کرده است. «تکاثر» به دو معنا تفسیر شده است و به کار می‌رود و هر دو معنا در روایات این آیه آمده است. معنای نخست تکاثر این است که انسان میل به زیاده‌خواهی دارد و همیشه در حال افزودن بر اموال خود است. پس تکاثر در مال یعنی تلاش همیشگی

برای افزودن بر مال. زیاده‌خواهی در فرزند و جاه و همه‌وسایل زندگی هم داریم. تکاثر به این معنا افزودن تدریجی است. اما چرا «تکاثر» خوانده شده است و به باب تفاعل رفته است؟ با توجه به اینکه می‌دانیم در باب تفاعل دو طرف باید باشد. فی‌المثل تضارب، در این باب یعنی حسن زید را می‌زند و زید هم حسن را. اما چرا تکاثر به این باب رفته است؟ باب تفاعل و مفاعله در زبان عربی با توجه خاصی به کار می‌رود. فی‌المثل مطالعه هم به باب مفاعله رفته است. این باب نیز به دو طرف نیاز دارد؛ مطالعه بدین معناست که من مطالعه می‌کنم، اما کتاب که مطالعه نمی‌کند. می‌گویند مطالعه، زیرا وقتی من با کتاب رو در رو می‌شوم، کتاب نیز با من رو در رو می‌شود. من از خود چیزی به آن می‌دهم و او نیز از خود و آنچه دارد، به من می‌دهد. این کاربرد در زبان عربی وجود دارد. تکاثر به این معناست که من بر مال خود می‌افزایم و مال نیز رغبت و بزرگی و عزت مرا در نزد مردم می‌افزاید. گویا در اینجا نوعی تعامل و تکاثر دو طرفه وجود دارد. اما تکاثر فقط برای

پیرامون است. گوسفند همیشه به سوی علف و کاه شتابان است، چنان‌که حضرت علی^ع در خطبه معروفی می‌گوید: «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ.»^۱ سپس می‌افزاید: «فَبِمَا خَلَقْتُ لِيشغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَافِيهَا.»^۲ حضرت علی^ع به این نکته اشاره دارد که حیوانات سرگرم علف‌های پیرامون خود می‌شوند و فراموش می‌کنند که مقصود از آفرینش آنها چیست.

«أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.» تلاش برای افزودن بر مال و جاه و زینت و این امور تا دیدن قبرها شما را به خود سرگرم می‌کنند؛ یعنی شما از روز ولادت تا زمان مرگ به خود هیچ فرصتی نمی‌دهید تا به آینده و سرنوشت فکر کنید، و تا رسیدن پایتان به گور مشغول

زیاده‌خواهی به کار می‌رود، چنان‌که در این آیات به کار رفته است: «اعلموا أنما الحياة الدنيا لعبٌ و لهوٌ و زينةٌ و تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ.»^۱ «تفاخر» به معنای «مفاخره» و فخرفروشی است. در ادامه همین آیه آمده است: «وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ.»^۲ بنابراین، تکاثر به معنای زیاده‌خواهی همیشگی و تدریجی است. قرآن کریم می‌گوید: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»، یعنی شما روز و شب و همه ساعات را به زیاده‌خواهی و زیاده‌خواهی و زیاده‌خواهی سرگرم‌اید؛ طمع‌ی که پایان ندارد. و نفسی که به مال و جاه و فرزند و لذتی رسیده است، قناعت نمی‌کند. شما سرگرم این امورید، آن‌چنان‌که گوسفند سرگرم چَرا و علف‌های

۱- «بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی.» حدید (۵۷)، ۲۰.

۲- «و افزون‌جویی در اموال و اولاد همانند بارانسی به وقت است که روییدنی‌هایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است.» حدید (۵۷)، ۲۰.

۱- «آیا به همین راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و با مردم در سختی‌های روزگارشان مشارکت نداشته باشم یا آنکه در سختی زندگی مقتداشان نشوم.»

۲- «مرا برای آن نیافریده‌اند که چون چارپایان در آغل بسته که همه مقصد و مقصودشان نشخوار علف است غذاهای لذیذ و دلپذیر به خود مشغولم دارد.» سید رضی، نهج‌البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج‌البلاغه، چاپ سوم، ۱۳۷۸، نامه ۴۵.

زیاده‌خواهی هستید. پس زیاده‌خواهی شما را از اندیشیدن به سرنوشت و به آینده و به حقیقت زندگی بازداشته است. شما هیچ فرصت و ساعتی را در همه عمر خود برای فکر کردن نگذاشته‌اید.

معنای دومی که با تفسیر دیگری از آیه مطابقت دارد، این است که تکاثر دشمنی و رقابت زیاد است. یکی بر دیگری به بزرگی و زیاد داشتن فخر می‌فروشد و نفر دوم هم به زیاد داشتن و بزرگی به او فخرفروشی می‌کند. این معنا نیز درست است. این سخن بدین معناست که آدمی در زندگی دنیا در پی زیاده‌خواهی و رقابت برای بیشتر داشتن است، تا اینکه سرانجام بمیرد. گویند هنگام نزول این آیات دو قبیله «بنو عبد مناف بن قصى» و «بنو سهم بن عمر»، که از قبایل قریش بودند، درباره بزرگی و عده افراد بیشتر و غیر اینها با یکدیگر بحث می‌کردند. هر قبیله مدعی بود که بیشتر از دیگری دارد و بحثی طولانی میان آنان در گرفت. یکی از قبایل ادعا کرد که در منازعات و درگیری‌ها افراد بیشتری از ما کشته شده‌اند و اگر این

افراد کشته نشده بودند، ما از شما بیشتر و توانمندتر بودیم. از این رو، نمایندگان انتخاب کردند تا به گورستان بروند و مرده‌ها را بشمرند. شروع به شمردن کردند و مرده‌های هر قبیله را بشمردند و بر زنده‌ها افزودند تا بفهمند کدام قبیله افراد بیشتری دارد. سرانجام، یکی از دو قبیله سه خانواده بیش از دیگری داشت. در اینجا رقابت و زیاده‌خواهی در تعداد افراد یک قبیله بود، هر چند که مرده‌ها را نیز با زنده‌ها به حساب آوردند. این مسئله به اصطلاح اصولی‌ها «غایت داخل در مغیاه» است. آن قدر زیاده‌خواهی کردید تا کارتان به گورستان کشید؛ یعنی به گورستان رفتید تا ببینید افراد کدام قبیله بیشتر است. مقصود از اینکه کارتان به گورستان کشید، مرگ آنان نبود.

در معنای نخست غایت خارج از مغیاه است؛ زیاده‌خواهی شما را به خود مشغول کرده است تا اینکه مرگتان فرا رسد و، پس از مرگ، دیگر زیاده‌خواهی وجود ندارد. اما در معنای دوم زیاده‌خواهی و رقابت، حتی تا زیارت قبرها نیز ادامه دارد. مقصود از زیارت

قبر سرگرم شدن و کار لهُو است. با اینکه در گورستان آدمی باید عبرت بگیرد و به مرگ توجه کند، شما گورستان را نیز وسیله‌ای برای زیاده‌خواهی و فخرفروشی و سرگرمی می‌خواهید. آیه در این باره نازل شده است، اما چنان‌که می‌دانید معنا و تفسیر قرآن کریم منحصر در شأن و زمان نزول نیست، بلکه معنایی وسیع‌تر از شأن نزول دارد.

واقعیت این است که رقابت میان «بنی عبد مناف بن قصی» و «بنی سهم بن عمر» بر سر مسئله‌ای ساده و معمولی بود. این مورد مثالی ساده و روشن بود، اما مشکل از این مسائل عمیق‌تر است. این مسئله حتی امروز نیز شایع است. امروز کسانی هستند که در قبرها با هم رقابت دارند و فخر می‌فروشند و زیاده‌خواهی می‌کنند؛ می‌گویند من فرزند فلان بن فلان هستم. معنای این سخن چیست؟ یعنی تو به کسی افتخار می‌کنی که مرده است. با کمی تأمل درمی‌یابیم که این سخن به همان معناست. در هنگام نزول آیات رقابت صورتی ساده و ابتدایی داشت و اکنون به معنایی عمیق‌تر

متحول شده است. مردمی که به خانواده‌ها و اجداد و گذشته‌های خود مباهات می‌کنند، همان‌هایی‌اند که زیاده‌خواهی آنان را به خود مشغول کرده است تا اینکه پا به گورستان بگذارند. زیارت قبر تنها به معنای رفتن به گورستان و سخن گفتن از مرده‌ها نیست. معنای دومی که گفتم نیز تفسیری از این آیه است.

معنای نخست: زیاده‌خواهی همیشگی به جای اندیشیدن به سرنوشت است تا اینکه سرانجام مرگ فرا رسد.

معنای دوم: رقابت و هم‌چشمی و فخرفروشی است و چنان آدمی را به خود مشغول می‌کند که به مرده‌ها هم فخر می‌فروشد؛ خواه به روش قبیله بنی عبد مناف بن قصی و رفتن به گورستان و شمردن مرده‌ها، خواه به روش امروز ما که به مرده‌ها افتخار می‌کنیم. معنای دوم این دو آیه در ضمن سخنی زیبا از حضرت علی^ع در نهج البلاغه آمده است، که مانند همه سخنان امام بسیار دلنشین است. آن را برای شما می‌خوانم. امام پس از قرائت این آیات می‌گوید: «یا لَهُ مِنْ مَرَامٍ مَا أَبْعَدُهُ وَ زَوْراً

ما أَغْفَلَهُ، وَ حَظْرًا مَا أَفْطَعَهُ لَقَدْ اسْتَخَلَوْا مِنْهُمْ أَيُّ مُدَكَّرٍ وَ تَنَاوَشَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ. أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ؟ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكِيِّ يَتَكَاثَرُونَ؟^۱ «زوراً» به معنای زائر و دیدارکننده است و مقصود از خالی دیدن مقبره‌ها این است که قبرها را خالی از عبرت یافتند. «مَصْرَع» یعنی محل قتل و مدفن و قبر. تأمل کنید که امام چگونه این طرز تفکر را عمومیت می‌بخشد. مسئله فقط تعداد آنان نیست تا ادعا کند قبیله ما پنجاه یا شصت نفر است، بلکه اگر من به پدرم افتخار کنم، در حالی که اکنون او مرده است، این مسئله صادق است. امروز، به غیر از قبر چه پیوندی با پدرم دارم. اگر من امروز گفتم: من فرزند فلانی هستم، چه معنایی دارد؟ بدین معناست که من به این مسئله مباهات می‌کنم: «أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكِيِّ يَتَكَاثَرُونَ؟» «عَدِيدِ الْهَلَكِيِّ» (تعداد مرده‌ها) یعنی کسی را که از بین رفته است، می‌شمارند و او را

۱- «شگفتنا، چه مقصدی دور و چه دیدارکنندگانی غافل و چه کاری بزرگ و رسواکننده. جایگاه مردگان را از آنان تهی پنداشتند و آنان عجب اندر زده‌تنگانی هستند، از جایی دور آنان را طلب کردند. آیا برگورهای پدرانشان می‌بالند یا به فزونی مردگان‌شان بریکدیگر می‌نازند.»

ذکر و با آن زیاده‌خواهی می‌کنند. فخر یا به قبر و مرگ است، یا با «عَدِيدِ الْهَلَكِيِّ» زیاده‌خواهی می‌کنند، یعنی تعداد افراد خود را با شمردن مرده‌ها زیاد می‌کنند.

«يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَاداً حَوَتْ وَ حَرَكَاتٍ سَكَنْتَ.»^۱ به مرده‌ها افتخار می‌کنند و از آنان چیزی کسب می‌کنند. مرده‌ها چه به شما می‌دهند؟ «أَجْسَاداً حَوَتْ»، یعنی جسدهای خالی و از بین رفتنی.

«وَلَأَنْ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا وَ لَأَنْ يَهْبِطُوا لَهُمْ جَنَابَ ذِلَّةٍ أَحَجَى مِنْ أَنْ يَقُومُوا لَهُمْ مَقَامَ عِزَّةٍ.»^۲ «جَنَاب» یعنی آستانه. امام می‌گوید به وسیله مرده‌ها از مقام خودبزرگی بینی خود به ذلت رسیدند؛ یعنی مرگ تنها سرنوشت پدران و اجداد آنان نیست، بلکه سرنوشت خودشان نیز است. به بیان دیگر، عاقلانه‌تر آن است که با یاد مرده‌ها به خاکساری و فروتنی بیفتیم، نه آنکه آنان را وسیله فخر و ارجمندی قرار دهیم.

۱- «می‌خواهند که آن پیکرهای بی‌جان و بی‌جنبش بازگردند.»
۲- «حال آنکه، آنها اگر مایه عبرت باشند، بهتر از آن است که موجب مباهات. و اگر بر آستان دلشان نشانند خردمندانه‌تر از آن است که بر سریر عزت فرا برند.»

«وَتَسْتَبِئُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ»^۱ بر روی پیکرهای آنان گیاه و درخت زراعت می‌کنید، زیرا وقتی در این گورستان‌ها زراعت می‌شود، در واقع گیاهان بر روی اجساد می‌روید. پس از این حضرت علی^ع با ادب فراوان تعبیری نیشدار به کار می‌برد: «وَتَرْتَعُونَ فِيهَا لَفْظُوا»^۲ واژه «لفظ» یعنی پرتاب کردن از دهان؛ کسی می‌خورد و مانده آن را از دهان بیرون می‌اندازد. هرکسی آنچه دیگری از دهان خارج می‌کند، آلوده می‌داند و از آن بیزار است. امام می‌گوید آنان اجساد خود را باقی گذاشته‌اند و شما بر آن کشت می‌کنید و سپس در آن می‌چرید: «وَتَسْكُنُونَ فِيهَا خَرَبُوا»^۳

این سخنان امام ناظر به تفسیر دوم این آیات است. در «أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرِ» غایت داخل در مغیاب است. مقصود آیه این است که رقابت و هم‌چشمی و تلاش برای پیشی گرفتن و برتری یک گروه بر گروه دیگر چندان شده است که به قبرهای پدران و تعداد

۱- «بر روی پیکرهاشان بذر می‌افشانید.»

۲- «و آنچه را از متاع دنیوی بر جای نهاده‌اند، می‌چرید.»

۳- «و در خانه‌های ویرانشان جای می‌کنید.» نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

«لَقَدْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصَارِ الْعَشْوَةِ وَ ضَرَبُوا مِنْهُمْ فِي عَمْرَةِ الْجَهَالَةِ»^۱ در ادامه می‌گوید: «وَلَوْ اسْتَنْطَقُوا عَنْهُمْ عَرَصَاتِ تِلْكَ الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ»^۲ «اسْتَنْطَقُوا» یعنی اگر از آنان می‌پرسیدند و بازجویی می‌کردند و به سخن گفتن وامی‌داشتند و به آنان قدرت نطق می‌دادند. این عبارت بدین معناست که اگر به آن سرزمین و خانه‌های خالی فرصت و حتی سخن گفتن می‌دادند، «لَقَالَتْ ذَهَبُوا فِي الْأَرْضِ ضَلَالًا وَ ذَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جُهَالًا تَطْتُونَ فِي هَامِهِمْ»^۳ به چه کسانی افتخار می‌کنید، در حالی که بر جمجمه‌هایشان قدم بر می‌دارید. این سخن بدین سبب است که وقتی در گورستان راه می‌رویم، سرهای مرده‌ها زیر پاهای ما است.

۱- «هر آینه آنها را با چشمان کم‌سوی خود نگرینند و درباره آنها به ورطه جهالت فرو افتادند.»

۲- «اگر از رواق‌های آن سراهای ویران‌شده و آن زمین‌های خالی شده بپرسند.»

۳- «خواهند گفت که خداوندشان گمگشته و بی‌نشان به زیر زمین خفتند و شما نادانان نیز از پی آنها خواهید رفت. اینک بر کله‌های آنان پا می‌نهد.»

نابود شده‌ها نیز رسیده است. زیاده‌خواهی چنان شما را مشغول کرده است که به زیارت قبرها و افتخار به قبرها نیز کشیده شده است.

به هر روی، هر دو موضوع و هر دو تفسیر یک معنی حقیقی دارند؛ خداوند به بندگان هشدار می‌دهد که شما صبح و شام و همه وقت خود را به زیاده‌خواهی مشغول و همه افکار و نیروها و آرزوهای خود را به این کار واداشته‌اید. زیاده‌خواه همیشه می‌خواهد مال و جاه و زینت و نعمت و نیرو و فرزندان بیشتری به دست آورد. ما حتی می‌توانیم زیاده‌خواهی در راه علم را نیز نام ببریم، زیرا علمی که برای خداوند نباشد، مادی و ظالمانه خواهد بود. مقصود این است که ای آدمیان، باید زمانی را برای اندیشیدن به سرنوشت اختصاص دهید. از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟ برای چه آفریده شده‌ای؟ در آینده چه چیزی رخ خواهد داد؟ آیا همین‌که تلاش کنی تا به این مقام یا آن مقام برسی یا این موضوع را یاد بگیری بسنده است؟ دنیا همین است؟

زیاده‌خواهی تا آن هنگام که پا به گورستان بگذارید، شما را مشغول می‌کند.

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ.» «كَلَّا» طبیعتاً انکار است. شما خواهید دانست، زیرا در پیش رو چیزی است که شما را متنبه خواهد کرد. سپس می‌گوید: «كَلَّا». این تعبیر سه بار تکرار می‌شود: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»؛ «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»؛ «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.» همان‌گونه که پیش از این از آن مفسر بزرگ نقل کردم این تصویر و تعبیر شگفت‌انگیز و برای مردم دردناک است و چونان شلاق طنین انداز. اگر شما در این دنیا به علم یقین بدانید؛ علم یعنی شناختن شیء و کشف آن نزد مردم. یقین یعنی علم قطعی و خالی از شک به چیزی.

«علم الیقین» یعنی من چیزی را بی‌آنکه دیده باشم، بدانم و گویا آن را دیده‌ام. فی‌المثل، می‌دانم در نیمه دوم زمین روز است، با اینکه آن را نمی‌بینم. این علم الیقین است؛ کسی چیزی را می‌داند و در دانسته خود نه شک می‌کند و نه اشتباه در آن راه دارد. قرآن می‌گوید: «لَوْ

تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ.» اگر علم حقیقی و واقعی نزد شما بود، علمی که به شک نیالوده باشد، «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.» اگر در این دنیا علم داشتید، می‌دیدید جهنم و نتایج کارهای خود را که پس از مرگ بدان خواهید رسید. این بیان هشدار است. خداوند می‌گوید شما سرگرم هستید، اما اگر علم و آگاهی داشتید، با چشم بصیرت آتش‌های پس از این حیات را می‌دیدید.

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ.» تا پیش از این شما جهنم را با «علم یقین» مشاهده می‌کردید، یعنی با چشم بصیرت، اما پس از مشاهده جهنم با چشم بصیرت، آن را با «عین الیقین» می‌بینید؛ یقینی که نتیجه مشاهده شماست. بنابراین، اگر معرفت درست داشتید، سرنوشت اخروی خود را پیش از مشاهده با چشم‌هایتان در روز قیامت، می‌دانستید. استفاده از انذار در برابر این غفلت بدین سبب است که هشدار بیش از رحمت انسان غافل را تکان می‌دهد و تحریک می‌کند و برمی‌انگیزد. بی‌شک، خدایی که با آتش عذاب می‌کند، نعمت بهشت را هم ارزانی می‌دارد، و چنان که عادل و جبار است، رئوف و

رحیم هم است. اما پیامبر با کسانی که به زیاده‌خواهی مشغول‌اند، چه می‌کند؟ آنان را اندکی می‌ترساند و برمی‌انگیزد و به انفعال وامی‌دارد تا مسئله به بازی گرفته نشود. از همین رو، پیامبر، یعنی قرآن، تنها جهنم را ذکر می‌کند. پس، ای زیاده‌خواهان، اگر اندکی آگاهی داشتید، می‌دانستید و آنچه ورای این دنیا و پس از مرگ است، و آن را می‌دیدید.

«ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.» روز قیامت از شما درباره نعمت‌هایی که خداوند به شما داده است، می‌پرسند. مفسران به شکل گسترده‌ای به این مسئله پرداخته‌اند. در روایات این مسئله مطرح شده است که مقصود از «نعیم» چیست؟ بالطبع، «نعیم» نعمت است. بسیاری از روایات توضیح می‌دهند که مقصود از نعیم سلامتی و امنیت است. برخی از روایات نیز می‌گویند که نعیم آب سرد و غسل گواراست. و برخی روایات نیز غیر این معانی را ذکر کرده‌اند. بی‌شک، نعمت‌های خداوند فراوان‌اند. چرا این جمله پس از این آیات آمده است؟ باری، خداوند می‌خواهد به کسانی که سرگرم

زیاده‌خواهی هستند، هشدار بدهد که آتش پیش روی آنان است، اما چرا در آن روز از نعمت‌های دنیوی بازخواست می‌کنند؟

قرآن نخست کسانی را که به دنیا سرگرم‌اند، هشدار می‌دهد و تأکید و سرزنش و تمسخر می‌کند، اما پس از اینها نکته‌ای لطیف وجود دارد. قرآن می‌گوید: «تُمْ لْتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.» مقصود خداوند این است که زیاده‌خواهی در مال و جاه و زینت سرنوشتی جز جهنم ندارد، اما در عین حال همه اینها نعمت‌های خداوندند. این چیزهایی که در این دنیا شما را به خودمشغول می‌کنند، نعمت‌های خداوندند؛ مال نعمت خداوند است، جاه نعمت خداوند است، زینت و علم و خوراک و همه چیز نعمت‌های خداوندند. ما نمی‌خواهیم شما به زیاده‌خواهی سرگرم شوید. می‌خواهیم هر چیزی را در جای خود قرار دهید و از حد آن خارج نشوید. از دنیا بهره‌مند شوید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.»^۱

۱- «بگو: چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده،

همه اینها نعمت‌های خدایند، اما مقصود از این نعمت‌ها این نیست که تو زیاده‌روی کنی و به آنها سرگرم شوی و از همه چیز، جز خوردن و نوشیدن، غافل بمانی. وقتی می‌خوری و می‌نوشی و از مال لذت می‌بری، بدان که اینها نعمت خدایند و باید شکر نعمت را به جای آوری و حق امانت را ادا کنی، زیرا که نعمت‌های خداوندند. خداوند به تو داده و تو امانتدار این ثروت هستی و باید آن را در راه درست خود مصرف کنی و شکر خدا را به جای آوری. بنابراین، به رغم آنکه زیاده‌خواهی سرنوشتی جز دوزخ ندارد، اینها نعمت خداوندند و بهره‌مندی از این نعمت‌ها و توجه به آنها هم نعمت خداوند است، و به آتش نمی‌انجامد. پس، آن کس که از این نعمت‌ها استفاده می‌کند، بی‌آنکه شاکر صاحب نعمت‌ها باشد و بی‌آنکه حق امانت را به جا آورد، نزد خداوند مسئول است، و این کار عذاب او را در روز قیامت افزون‌تر می‌کند. به سخنی از حضرت علی توجه می‌کنیم، سخنی که از دیرباز به آن استشهاد

و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟» اعراف (۷)، ۳۲.

می‌شود. در واقع این بیان از سخنان جامع و کامل دربارهٔ نعمت و زیاده‌خواهی در آن است. امام می‌گوید: «لَيْسَ الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ شَيْئاً بَلِ الزُّهْدُ أَنْ لَا يَمْلِكَكَ شَيْءٌ»^۱ هر اندازه که می‌خواهی مال جمع کن. این مسئله با زهد منافاتی ندارد. مهم آن است که تو مالک باشی، نه مملوک. من می‌توانم اموال بسیاری داشته باشم و در آنها تصرف کنم و از آنها برای تربیت فرزندانم و رفتن به بهشت و کمک به مردم استفاده کنم. به بیان دیگر، من از مال چون ابزاری برای خود استفاده می‌کنم، اما گاهی اموال مالک من می‌شوند. چه وقت این اتفاق می‌افتد؟ در مواقع بسیاری مردم منشی اموال خود هستند. اموال و باغ‌های فراوان دارند و همهٔ تلاششان این است که این اموال را ثبت کنند و بدانند چه اندازه به آنها اضافه یا از آنها کاسته شده است. آنان حسابدار این اموال‌اند؛ یعنی مملوک آنها هستند. از همین رو، نمی‌توانند در مالک خود، یعنی همان اموالشان، تصرف

۱- «زهد آن نیست که مالک چیزی نباشی، بلکه زهد آن است که چیزی مالک تو نباشد.»

کنند. کسانی هستند که راه و روش و اندیشه و معاشرتشان بر حسب مال است. چه اندازه این مسئله قریب به ذهن است که وقتی چیزی و مقامی ندارم همچون مردم عادی زندگی می‌کنم، اما پس از آنکه چیزی به دست می‌آورم، رفتارم متفاوت می‌شود. بنابراین، اموال دوستان من را مشخص می‌کنند، نه خود من. زمانی چیزی می‌پوشم و وقتی متمول شدم لباس دیگری بر تن می‌کنم. بی‌شک، خداوند دوست دارد تا آثار نعمت‌هایش را بر بندگان ببیند، اما آدمی که با کسب مال و جاه و صندلی و نیرو و فرزند و علم تغییر می‌کند و این امور در او اثر می‌گذارند، در حقیقت، مملوک این اشیاست. پس نعمت‌های خداوند برای توست، نه تو برای نعمت‌ها.

«ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» روز قیامت جهنم نیست، بلکه در آن حساب و سؤالی است؛ حسابی سخت. این مسئله اشاره می‌کند که افزایش نعمت‌های خدا حلال و مفید است، همان گونه که در قرآن آمده است.

در تفاسیر شیعه مانند نور الثقلین و تفسیر البرهان و تفسیر الصافی و غیر اینها روایات متواتری آمده است که می‌گویند امام صادق^ع از ابوحنیفه می‌پرسد: «النعیم» را در آیه «ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» به چه چیزی تفسیر می‌کنی؟ ابوحنیفه پاسخ می‌دهد: ما آن را به آب سرد و عسل گوارا و گندم و گوشت تفسیر می‌کنیم. همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره کردم در روایات زیادی این واژه به سلامتی و امنیت تفسیر شده است. امام به ابوحنیفه می‌گوید که من گمان می‌کنم خداوند کریم‌تر از این مسائل است. اگر خود تو به بنده‌ات مانند این چیزها را بدهی و یا جماعتی را با این چیزها مهمان کنی، آیا آنان را برای این نعمت‌ها مورد محاسبه قرار می‌دهی؟ طبیعتاً نه. پس چگونه می‌گویی که خداوند بندگانش را به سبب خوراک و نوشیدنی و پوشیدنی مورد محاسبه قرار می‌دهد؟ او می‌پرسد: پس مقصود از آن چیست؟ امام می‌گوید: «نعیم ولایت ما و راه حق و نور ولایت است.» این مسئله بحث جداگانه‌ای است که آن را برای هفته آینده می‌گذارم، زیرا دوست دارم این نکته را توضیح دهم.

در اینجا و غیر اینجا روایات بسیاری هست که به این معنا اشاره دارد. شاید برخی جوانان گمان برند که اینها مبالغه است. روایات بسیاری درباره ایمان به ولایت و اینکه این مسئله فراتر از بشر است و شامل گیاهان و حیوانات و خورشید و ماه هم می‌شود، وجود دارد. احادیث بسیاری می‌گویند: «به هیچ چیز، به اندازه ولایت دعوت نشده است.» دوست دارم تا این نکته و اهمیت ولایت را در حیات آدمی تشریح کنم، تا بدانیم چگونه این نعمت مهم‌ترین نعمتهاست و چگونه آدمی در برابر این نعمت مسئول است؟ و چگونه خورشید و ماه و گیاهان به آن ایمان آورده‌اند؟ و چگونه به چیزی به اندازه ولایت دعوت نشده است؟ این توضیح را برای هفته آینده می‌گذاریم، ان شاء الله. غفرالله لنا و لكم والسلام علیکم.

مقام رسالت و ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ ❀ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ❀ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ ❀ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ❀ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ
الْيَقِينِ ❀ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ❀ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ❀
ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ❀

به نام خداوند بخشاینده مهربان
به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و

فرزند، ﴿تا به گورها رسیدید﴾ ﴿حقا که به زودی خواهید دانست﴾ ﴿بازهم حقا که به زودی خواهید دانست﴾ ﴿حقا، اگر از روی یقین بدانید﴾ ﴿البته جهنم را خواهید دید﴾ ﴿سپس به چشم یقینش خواهید دید﴾ ﴿که در آن روز شما را از نعمت‌های دنیوی بازخواست می‌کنند﴾

جلسه گذشته تفسیر سوره تکاثر را می‌گفتیم و به آیه «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» رسیدیم. بر اساس دریافت خود از قرآن و آرای مفسران این سوره مبارک را تفسیر کردیم، سوره‌ای که آدمی را برمی‌انگیزد که از آنچه زندگی روزمره او را در بر گرفته است، دامن در کشد و به آینده و زندگی و وضع انسان پس از مرگ و آتش و دوزخ توجه کند. گفتیم که سؤال از نعمت‌ها امری طبیعی است، زیرا هنگامی که خداوند به آدمی نعمت می‌دهد، فرض بر این است که او شایسته این نعمت است و آن را در مورد مناسب خود مصرف خواهد کرد. روایاتی را ذکر کردیم که «نعیم» را به نعمت‌های دنیوی

از جمله آب سرد و گرما و سایه و نان و غیر اینها تفسیر می‌کنند. سپس گفتیم که روایاتی در تفاسیر شیعه وارد شده است که تأکید دارد مقصود از «نعیم» نعمت‌های دنیوی مانند آب سرد و گوشت و نان جو نیست، بلکه منظور از نعیم و نعمت «ولایت امام» است. از جمله این تفاسیر نور الثقلین، که احادیث ائمه را آورده، و البرهان و الصافی است. گفتیم که در روایات متعددی آمده است: حاشا که خداوند سبحان و متعال انعام و اطعام کند و در این دنیا به بندگانش روزی دهد، و سپس آنان را به سبب این روزی مورد بازخواست قرار دهد. مثلاً امام می‌گوید: اگر مهمانی برای تو بیاید و تو به او آب و غذا دهی، آیا بعدها به این سبب او را مورد سؤال و بازخواست قرار می‌دهی؟ ممکن نیست! پس چگونه این مسئله را به خدا نسبت می‌دهید؟ خصوصاً با این بیان و در این مقام.

روایات در این باره بسیارند، یعنی بیش از ده روایت تأکید می‌کند که مقصود از «نعیم» ولایت است. در روایاتی که از طریق راویان شیعه نقل شده و نه روایات

تکرار می شود: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۱ بنابراین، عبارت «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» در قرآن درباره هدایت شدگان به کار رفته است؛ کسانی که هدایت شده‌اند و راه را یافته‌اند و منحرف نگشته‌اند: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۲

پس این آیات نیز تأکید دارند که «نعمت» همان نعمت هدایت است، نه نعمت خوردن و نوشیدن، زیرا که هدایت به راه درست، مهم‌ترین مسئله زندگی است. ما می‌خوریم تا زندگی کنیم، می‌پوشیم تا زندگی کنیم، نفس می‌کشیم و به سایه و خانه پناه می‌بریم تا زندگی کنیم. خوب زندگی کردیم، پس از آن چه؟ چرا زندگی می‌کنیم؟ هدف از زندگی چیست؟ این اموری که در پیرامون ماست، نیازهای مادی ما را برآورده می‌سازد تا زندگی ما تأمین باشد. اما زندگی برای چیست؟ آیا باز

۱- «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیا و صدیقین و شهیدان و صالحان.» نساء، (۴)، ۶۹.

۲- «همانان که نه در خور خشم‌اند و نه گمگشتگان.» فاتحه (۱)، ۷.

مشهور، آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»^۱ همچنین، آمده است: «وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۲ روایات متواتر بسیاری نقل شده است که بنابر آن موجودات و اشیا و گیاهان به ولایت ایمان دارند. این اعتقاد به ولایت سبب می‌شود که ما مسئله ولایت را بیش از یک واجب دینی عادی در نظر آوریم. و چنین به ذهن ما القا می‌کند که ولایت امری تکوینی و دامنه‌دارتر از تکلیفی شرعی است.

نخست مقدمه‌ای برای تأکید بر این روایات و تأیید قرآن بر صدق آنها و تفسیر درست آنها می‌گوییم. ما هر روز در سوره حمد می‌خوانیم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۳ این معنا در قرآن بسیار

۱- «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز و زکات و حج و روزه ولایت.» کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸.

۲- «آن قدر که به ولایت دعوت شده است به چیز دیگری دعوت نشده است.» کلینی، محمد بن یعقوب، همان.

۳- «ما را به راه راست هدایت کن: راه کسانی که ایشان را نعمت داده‌ای.» فاتحه (۱)، ۷.

آب‌بندی نیاز دارد و باید هزار یا دو هزار یا پنج هزار کیلومتر راه برود. در زمان آب‌بندی نباید با ماشین به کوه بروی و یا با سرعت بالا حرکت کنی و یا از فلان سرعت آرام‌تر بروی. شرکت این اطلاعات را به خریدار می‌دهد، اما چرا این کار را می‌کند؟ آیا این شرکت می‌خواهد بر خریدار حکومت کند و بر او چیره شود؟ تو می‌توانی بگویی که من آزادم و از این دستورات پیروی نمی‌کنم. اگر ماشین را بگیری اما از این دستورات پیروی نکنی، چه اتفاقی می‌افتد؟ فرض کنیم ماشین را بگیری و بدون آب‌بندی با آن به بالای کوه بروی. روغن را تعویض نکنی و بنزین نزنی. برای متوقف کردن ماشین پا را بر پدال گاز بگذاری و برای راندن ماشین پاها را بر پدال ترمز بگذاری و از این کارها بکنی. در این صورت چه کسی ضرر می‌کند؟

ماشین خراب می‌شود و چه بسا که جانت را نیز از دست بدهی. آیا نتیجه غیر از این است. اگر دوست داری این راهنمایی‌ها را نادیده بگیری، بگیر، اما این تو هستی که ضرر می‌کنی.

هم برای خوردن؟ برای نوشیدن؟ برای پناه بردن؟ این پذیرفتنی نیست. این نیازها مقدمات زندگی‌اند. پس، زندگی و حیات برای چیست؟ سببش چیست؟

راهی که مسیر ما را در زندگی مشخص می‌کند و باعث می‌شود تا ما در زندگی هدفی داشته باشیم، همان «صراط مستقیم» است و این نعمت حقیقی ارزانی شده به انسان است. اگر بخوریم و بنوشیم و زندگی کنیم، اما به راه راست هدایت نشویم، گم و منحرف می‌شویم و می‌میریم و از یاد می‌رویم. اما اگر زندگی کنیم و در راه راست خود برویم به این نعمت حقیقی می‌رسیم.

پس از این مقدمه کوتاه به بحث «ولایت» می‌پردازیم. ما درباره دین و ایمان و رسالت انبیا و مُتَمَمَّات رسالت انبیا تفسیری داشتیم که همیشه آن را بیان کرده‌ایم. امشب نیز این تفسیر را تکرار و مثالی برای آن ذکر می‌کنیم.

اگر کسی از شرکتی ماشین سواری بخرد، این شرکت علاوه بر خود ماشین اطلاعاتی، چه شفاهی و چه کتبی، به خریدار می‌دهد. فی‌المثل، می‌گوید ماشین به

در واقع تعالیمی است که خداوند از سرعنایت به انسان ارزانی می‌کند تا در این کره‌خاکی زندگی خوش و مرگ سعادت‌مندانه داشته باشد. دین این است، نه بیشتر و نه کمتر. چرا خداوند این تعالیم را به آدمیان می‌دهد؟ زیرا او خالق هستی است و می‌داند مایه نیک‌بختی آدمی در چیست. او از آنچه بر زمین آفریده است، از سلسله اسباب و امور و اشیا آگاه است. سخن کوتاه کنم تا به مقصود برسیم. خوب دقت کنید. خالق هستی و انسان، خود واضح شریعت و پدیدآورنده دین است. او مثل همان شرکتی است که ماشین را ساخته و راهنمای استفاده از آن را ارائه کرده است. خداوند هستی و انسان را آفریده و شریعت را وضع کرده است. او می‌گوید: ای آفریده‌ای که از آنچه در دلت می‌گذرد، خبر دارم، اگر بخواهی از این ماشین بزرگ استفاده کنی، در این مسیر قدم بردار. بنابراین، دین مسیر درستی است که برای ما ترسیم شده، تا از زندگی و وجود و مرگ خود بهره‌مند شویم. نیز، در راه درست قدم برداریم و به هدف

این مثال ساده تصویری درست از دین به ما می‌دهد. خداوند سبحان جهان و هستی را آفرید و خواص اشیا و منافع و مضرات آنها و چگونگی استفاده از آنها را می‌داند. آدمی را آفرید و به وسوسه او آگاه است. او خود می‌داند چه چیزی ساخته و آفریده است. می‌داند در قلب انسان چیست و چه نیازها و تمایلاتی دارد و خود چگونه است. سپس می‌گوید: ای انسان اگر می‌خواهی از این ماشینی که هستی نام دارد، بهره‌مند شوی، خداوند چارچوب کلی را به تو می‌دهد و می‌گوید در این چارچوب حرکت کن. هرگونه که می‌خواهی عمل کن، اما در این چارچوب خاص و در این مسیر کلی مشخص. دین همین است. به چه دلیلی این حرف را می‌زنم؟ قرآن کریم می‌گوید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً.»^۱ و در جای دیگر می‌گوید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى.»^۲ بنابراین، دین

۱- «هر زن و مردی که کار نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی

خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد.» نحل (۱۶)، ۹۷.

۲- «و هر کس از یاد من اعراض کند، زندگی‌اش تنگ شود و در روز قیامت

نابینا محسورش سازیم.» طه (۲۰)، ۱۲۴.

درست برسیم. ما باید هدفی در زندگی داشته باشیم تا از هیچ بُعدی از ابعاد وجودی خود غفلت نکنیم. این تفسیر دینی دین است. از این تفسیر روشن شد که شریعت و حقیقت از یک سرچشمه و منبع جوشیده‌اند. دین چیست؟ دین عرصه‌های متعددی دارد. عرصه ایمان یکی از این عرصه‌هاست: «الَّذِينَ آمَنُوا» عرصه دیگر عرصه عمل است: «الَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۱ همچنین، فعالیت اجتماعی از عرصه‌های دیگر دین است، چنان‌که در تفسیر سوره «عصر» بیان کردیم.

معنای ایمان چیست؟ ایمان جزئی از دین است. این جزء از دین و این رکن از دین وسیله‌ای برای آشنایی با هدف و زندگی درست و خوش در هستی است. ایمان از دو جزء ایمان به خداوند و ایمان به رسالت تشکیل می‌شود. چرا ایمان به رسالت؟ زیرا رسالت همان شریعت است. و چنان‌که گفتیم شریعت مسیر زندگی ماست؛ راه درستی که در زندگی می‌پیماییم تا زندگی و مرگ سعادت‌مندانه داشته باشیم. چگونه می‌توانیم

۱- عصر (۱۰۳)، ۳.

شریعت را دین و راه قلمداد کنیم؟ پاسخ این است که اگر به رسالت ایمان بیاوریم. اکنون به ولایت می‌پردازیم.

بنابر عقاید ما ولایت اتمام رسالت است. معنای این سخن چیست؟ باید این مسئله را اندکی توضیح داد. این بحث جنبه اعتقادی دارد و برای ما بسیار مهم است. ولایت یعنی چه؟ ولایت یعنی این سخن پیامبر در روز غدیر: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ» گفتند: «بلی». پیامبر ادامه دادند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»^۱ پیامبر پرسید: آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟ پیامبر چگونه از خود مردم بر آنان سزاوارتر است؟ این مسئله از کجا نشئت گرفته است؟ خود قرآن می‌گوید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ این عبارت یعنی چه؟ معنای این عبارت مقام ولایت است. مقام ولایت غیر از مقام رسالت است. بنابراین ما اعتقاد داریم که پیامبر دو مقام داشتند: مقام ولایت و مقام رسالت. مقام

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۱، ص ۳۷۸.

۲- «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.» احزاب (۳۳)، ۶.

است. اگر رسول به شما امری کرد، بر شما واجب است که اطاعت کنید. این مسئله نامتعارف نیست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۱ در چه چیزی باید از رسول اطاعت کرد؟ در دین؟ در احکام شرعی؟ در حلال و حرام؟ اینها اطاعت از خداست. اطاعت از خدا یعنی اطاعت در حلال و حرام و حق و تکلیف، پس معنای اطاعت از رسول چیست؟ آیا اطاعت از رسول غیر از اطاعت از خداست؟ آیا اطاعت از او در چیزی غیر از مقام رسالت است؟ رسول، به عنوان رسول، اطاعتش واجب است. وقتی اطاعت از رسول واجب است، نتیجه آن چیست؟ نتیجه این است که وقتی اطاعت از رسول واجب می شود، او می تواند مردم را تربیت کند، جامعه ای صالح و محیطی سالم بسازد و مردم را به راه درست هدایت کند. مهندس هرگاه که بخواهد خانه ای بنا کند، نخستین کارش طراحی و کشیدن نقشه است. سپس، این نقشه را اجرا می کند.

۱- «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول». نساء (۴)، ۵۹.

رسالت پیامبر کدام است؟ پیامبر حامل دین است و برای احکام طلب وحی می کند و آیات و تعالیم دینی به او وحی می شود. سپس پیامبر عین این احکام و آیات و تعالیم را بی هیچ دخل و تصرفی منتقل می کند. این مقام رسالت پیامبر است. پیامبر اسلام این مقام را تمام کرد و به کمال رساند و همه آنچه را از جانب خدا به او وحی شد، برای مردم بیان کرد؛ یا برای عموم مردم یا برای اصحاب و یا برای برخی از اصحاب، تا آنان اندک اندک این تعالیم را به مردم برسانند. این مقام رسالت است. اما مقام ولایت کدام است؟ «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». مقام ولایت، مقامی ذاتی است و برای انتقال تعالیم نیست. در مقام رسالت، پیامبر انتقال دهنده است، اما با مقام ولایت او حق تصرف دارد. معنای مقام ولایت وجوب اطاعت از ولی، و مقام حکومت است. رسول بر امتش حاکم بود. معنای «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» همین است. این عبارت بدین معناست که اگر مردم چیزی خواستند، اما رسول ص چیز دیگری خواست، این خواست رسول مقدم بر خواست مردم

آموخت. از همین رو، ابلاغ وحی بیست و سه سال به طول انجامید. پیامبر می‌توانست در یک ماه همه قرآن را بخواند و از همه مردم بخواهد که آن را حفظ کنند. پس چرا ابلاغ وحی بیست و سه سال طول کشید؟ زیرا پیامبر مردم را تربیت و احکام را برای آنان اجرا می‌کرد. این مقام ولایت است و آن دیگری مقام رسالت بود. بنابراین، ولایت مقام دوم از مقام‌های پیامبر و مکمل رسالت است. مقام رسالت بدون ولایت ناقص است.

پیامبر از چه زمانی، در عمل، به اجرای مقام ولایت پرداخت؟ پس از هجرت، زیرا پیش از هجرت در مکه محدودیت داشت. اما در مدینه توانست اسلام را در عمل اجرا کند. از همین رو، روز هجرت پیامبر مبدأ تاریخ است. چرا آغاز بعثت مبدأ تاریخ اسلام نشد؟ زیرا بعثت آغاز تکوین اسلام و آغاز اسلام ناتمام بود، اما هجرت آغاز تمامت اسلام است. آیا این گونه نیست؟

پس ولایت مُتَمَّم رسالت است. دوره رسالت بیست و سه سال بود؛ از آغاز بعثت تا روز وفات پیامبر.

نقشه همه چیز ساختمان نیست، بلکه گام اول برای ساختن بناست. گام دوم اجرای این نقشه است. شما نزد پزشک می‌روید و او به شما نسخه‌ای می‌دهد تا با عمل به نسخه درمان شوید. بنابراین، در جاهای گوناگون ابتدا مرحله طراحی و نقشه‌کشی، و سپس مرحله اجراست. باید گفت دوره رسالت دوره طراحی است. رسول خدا به مردم می‌گوید: این حرام است و آن حلال. این واجب است و غیر اینها. او احکام را برای مردم روشن می‌کند و آنان از آن آگاه می‌شوند. سپس نوبت به مقام ولایت می‌رسد؛ مقام اجرای این احکام. ولی می‌خواهد این احکام را در عالم واقع اجرا کند تا مردم را تربیت کند. این مقام دوم یعنی ولایت، مُتَمَّم مقام نخست یعنی رسالت است، زیرا مردم فقط با دانستن حلال و حرام هدایت نمی‌شوند. بنابراین، مقام ولایت یعنی مقام اجرا و مقام مُتَمَّم رسالت که مقام طراحی است. رسول خدا چگونه این اجرا را به جا آورد؟ او جامعه صالح اسلامی ساخت و توانست محیطی سالم خلق کند و حلال و حرام را به مردم

مهندسی که نخست طراحی می‌کند و نقشه می‌کشد، سپس طرح و ساخت را اجرا می‌کند. بنایی که پیامبر می‌ساخت به پشت بام و بالای سقف رسیده بود، اما اجل پیامبر نیز فرا رسیده بود. پس چه باید بکند؟ کسی را می‌خواهد که از نقشه و طرح آگاه باشد. به تعبیر امروزی این شخص باید فرزند انقلاب باشد، باید فرزند این اندیشه نو باشد، نه اینکه کسی باشد که هم جاهلیت را دیده باشد و هم اسلام را و شخصیتی دوگانه داشته باشد. پاره‌ای از اصحاب پیامبر زمانی بت پرست بودند و یا پیش از اسلام دین دیگری داشتند، غیر از علی بن ابی طالب، که او فقط فرزند اسلام بود. هنگامی که دعوت به اسلام آغاز شد، او هشت ساله و در خانه پیامبر بود. بنابراین، علی به اسلام چشم گشود. اسلام را با گوشت و پوست خود لمس کرده بود و ذهن و روان و شیوه و اراده او ریشه در اسلام داشت. او شخصیتی جز شخصیت اسلامی نداشت، و در خانه پیامبر تربیت شد. علی فرزند اسلام بود و در مکتب معلم اسلام، محمد ص، پرورش یافت و با همه ابعاد اسلام آشنا شد، چندان که

امادوره ولایت نه سال و چند ماه بود، یعنی از هجرت به بعد. پس از هجرت اجرای ولایت پیامبر آغاز و رسالت کامل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱ همه چیز در مقام رسالت تمامیت پیدا کرد، اما آیا مقام ولایت نیز چنین بود؟ احکام اسلامی و تعالیم دینی که به واسطه پیامبر به مردم رسیده است، به اجرا نیاز دارد. اجرا نیز به اهتمام بسیار و وقت نیاز دارد. اگر امروز درختی بکاریم، باید به آن رسیدگی و توجه کنیم، چه رسد به تربیت انسان و سرپرستی او، که وقت بسیار می‌طلبد. نه سال و چند ماه برای تربیت کامل جامعه و انسان بسنده نبود. از همین روست که پس از وفات پیامبر مخالفت‌ها و مشکلات و جنگ‌های بسیاری رخ داد، زیرا اجرای کامل احکام اسلام و بار آوردن مسلمان آرمانی تحقق نیافت. پیامبر خود را در آستانه مرگ می‌بیند. بنابراین، باید به کسی پیام‌موزد تا او اجرای احکام را تکمیل کند، مانند

۱- «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.» مانده (۵)، ۳.

روایاتی از پیامبر چون «أنا ميزان العلم و علي كفته»^۱ و «أنا مدينة العلم و علي بابها»^۲ روایاتی متواتر و در کتاب‌های مسلمین ذکر شده است. چنان‌که گفتیم حضرت علی به تعبیر امروز فرزند اندیشه نو و فرزند اسلام بود. به بیان دیگر، او مظهر تام و تمام اسلام بود، نه اندیشه‌های بیگانه و غریب داشت و نه رسوبات ذهنی از گذشته. از این رو، او برای برافراشتن این بنا برگزیده شد. بنابراین، مقام ولایت در واقع مقام اجرای درست اسلام است؛ مقام اجرای آنچه خداوند اراده کرده است و بر زبان پیامبر جاری شده است.

این معنای ولایت است. به بحث خود باز می‌گردیم. گفتیم خلقت انسان و هستی از جانب خداست. خداوند به ما نعمت داده و ما را هدایت می‌کند و راه درستی را که برای ما مقدر کرده، روشن ساخته است. این راه را همان دین دانستیم و اکمال آن با ولایت است. بنابراین،

(۱) «من ترازوی دانش و علی دو کفه آن است. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۳، ص ۱۴۴.

(۲) «من شهر دانش و علی دروازه آن است.» مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۰، ص ۱۴۵.

قرآن کریم در آیه معروف مباحله از امام علی^۴ به نفس نبی تعبیر می‌کند. این مسئله در همه تفاسیر آمده است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»^۱ در عمل «ابناءنا» حسن و حسین و «نساءنا» فاطمه و «أنفسنا» علی بن ابی طالب است.

علاوه بر این، پیامبر در حق حضرت علی^۴ فرموده‌اند: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ دَارًا»^۲ پیامبر در حدیث منزلت نیز فرمودند: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَسَبِي بَعْدِي»^۳ این احادیث متواتر است.

حضرت علی نیز درباره خود گفته است: «لَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُمَهُ»^۴

۱- «بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان خود را و شما خویشان خود را.» آل عمران (۳)، ۶۱.

۲- «علی با حق است و حق با علی، هر کجا که علی باشد، حق نیز با اوست.» مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

۳- «نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من نبی‌ای نیست.» کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۸، ص ۱۰۶.

۴- «پیوند من با پیامبر چون پیوند بچه شیرخوار با مادرش بود.»

ولایت تمام‌کننده رسالت است. طبعاً از این بحث بحث‌های دیگری نشئت می‌گیرد. یکی از این بحث‌ها این است که ولایت نیازمند مردم است. اما ما از زاویه‌ای به این مسئله نگاه می‌کنیم که در اصطلاح ما نهفته است. می‌گوییم دین با ولایت کامل می‌شود، زیرا که بدون ولایت، دین در حد عبارت و طرح و نقشه‌ای بیش نیست.

بنابراین، راهی که خود نعمت حقیقی است و ما برای آن زندگی می‌کنیم، راه دین است. پیش از این گفتیم که ما تغذیه می‌کنیم تا زندگی کنیم، اما زندگی را برای چه چیزی می‌خواهیم؟ برای هدف، برای تحقق رسالت، و برای ادای وظیفه‌ای در هستی. راه درست برای اجرای این وظیفه دین است، و راه دین با ولایت کامل می‌شود. برای همین است که می‌گوییم: «وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ». زیرا که ولایت قوی‌ترین سبب تکوین و تربیت انسان صالح است. چرا؟ زیرا انسان بیش از هر چیز از جامعه خود تأثیر می‌پذیرد، و حکومت صالح سبب ساختن جامعه صالح است. پس

می‌توانیم بگوییم حکومت صالح مکمل خط ایمانی انسان است. ایمان انسان نیز هماهنگی او با هستی است، زیرا هر جزئی از اجزای هستی نقشی را ایفا و تکلیفی را ادا می‌کند. خورشید و ماه و هر چیزی همین گونه است. قرآن این مسئله را سجد می‌نامد. درباره این مسئله پیش از این سخن گفته‌ایم. هماهنگی من با هستی در این است که من راه دین را بپیمایم. من دین‌گرا هستم، زیرا که موجودی آزاد و مستقل هستم. قرآن کریم از نقش موجودات در هستی به سجد و تسبیح و نماز تعبیر می‌کند. نقش آنها در هستی مسیر آنها و نماز و سجد و دین آنهاست. این خط موجودات با مسیر من هماهنگ و منسجم است. همگی در کاروانی واحد قدم برمی‌داریم. بنابراین، چنان که ولایت و رسالت تمام‌کننده ایمان به وحدانیت هستند، موجودات هستی نیز این گونه‌اند. همچنین، نعمت چنان که قرآن کریم در سوره حمد می‌گوید: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نعمت هدایت است. آدمی از خوردن و نوشیدن و آب سرد و گوشت قربانی و چیزهای دیگری که در

روایات آمده است، برای زندگی استفاده می‌کند. زندگی برای چه؟ برای هدف.

راهی که ما را به هدف می‌رساند راه دین است که با ولایت کامل می‌شود. بنابراین، «لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» بر این معنا تطبیق می‌کند. این تتمه تفسیر سوره «تکاثر» بود.